

متن پرسش

سلام: میدونم که الان وسط این همه کارهای علمی و فلسفی این نوشته من یکم مسخره به نظر بیاد اما شرح حال عجیبی دارم که دوست دارم با شما درمیان بذارم: من پسر مذهبی ای بودم که توی یه خانواده مذهبی زندگی می کردم. از همون بچگی به خاطر یسری دعوای خانوادگی الکی روانم دچار مشکل شد. خلاصه که من نماز و دعا رو ادامه دادم و درسم رو هم کم و بیش خوندم تا پارسال که دانشگاه قبول شدم. از هرچیزی تجربه کردم. جالبه که من اگه بخوام کارهام حلال و شرعی پیش بره باید سختی بیشتری رو تحمل کنم و فکر می کنم حتی خداهم راضی نیست که کارهام شرعی پیش برن. هیچی خواستم زن بگیرم توی ذوقم زدند و منم رو آوردن به ارتباطی الکی با دخترها که روانم آروم بشه. رو آوردن به دخانیات بلکه از لحاظ مغزی راحت بشم ولی هیچی لذت نداره توی این دنیا، هیچ و هیچ. به نهایت پوچی و بیهودگی و رذالت و نادرست بودن که میرسی میگی ای وای چه غلطی کردم! و حالا باید خودت رو جمع و جور کنی. دیگه نماز و دعا لذت نداره گفتگو با نامحرم نداره دخانیات نداره آشنا و رفیق نداره. دلتنگ حال از دست رفته ام! دلتنگم که کجا بودم و چه حسی داشتم که الان نیست. آخه اون موقع نمی فهمیدم و الان پشیمانم. من غریبه نیستم من خائتم. کافیه که یه روز از روزگار گزندی بهم برسه تا دیگه خدا پیغمبر نشناسم. ای وای که با عذاب وجدان چه گناه ها که نکردم. اصلا من این نیستم نمیدونم یکباره چی شد که اینقدر داغون و سرافکننده شدم. الانم اگه خدا دست من رو نگیره من هیچ کاری نمیتونم بکنم. میگم خدایا من نه زن میخوام نه تفریح نه هیچی حلالشم که نمیدی نمیخوام فقط اضطراب رو از من دور کن. ولی همه اینها رو میخوام، دلیلی که ازشون زده شدم این بوده که هیچوقت حتی چراغ روشنی هم بهم نشون ندادند که حداقل امیدوار بشم. خلاصه که خیلی ناامید و پریشان شدم هیچ ایده ای هم ندارم نه کتاب هاتون بهم لذت میده نه صوت هاتون اصلا نمیتونم ارتباطی باهاشون برقرار کنم. (این ناشی از ضعف منه نه نقص شما) سعی خودم رو کردم. فکر کنم دیگه در این حد پست شدم که قفل زدند به اعضا و جوارحم تا چیزی از معارف رو درک نکنم. نمی دانم. خلاصه که وضع بسیار غریب و حال بهم زنیه. از فرط اضطراب، قلب و معده ام حسابی درد می گیرند و دارو فقط تسکین درد های منه و اما اصلا درمان نمیکنه. به خدا از دار دنیا چیزهای کوچکی می خواستم آن هم به صورت حلال. وقتی نشد و باز هم نشد به حرامش رو آوردم و البته الان پشیمونم الان فقط خدا رو میخوام. بقیه هیچ. هر چیزی هم که خدا میده رو میخوام اصلا دیگه میخوام دعا نکنم. فقط بگم خدایا هرچی که میدونید خوبه رو بهم بدید. حسابی می ترسم و وحشت دارم. من آدم ضعیفی هستم که کارهای اشتباه زیادی کردم. الانم از اعماق وجودم پشیمونم.

یعنی با تک تک سلولهام استغفرالله میگم. ممنونم که به درددل بنده توجه کردید. خدا حفظتون کنه

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: با همه این حرفها؛ مگر جز این است که: «چون که غم پیش آیدت در حق گریز / هیچ جز حق غمگساری دیده‌ای؟» بخواهید و نخواهید راهی عظیم و زیبا و گشوده و همه جانبه به نام اسلام و قرآن مقابل ما قرار دارد و هر اندازه با جدیت در آن قرار گیریم بیشتر به نتایجی می‌رسیم که حتی باور هم نمی‌کردیم به همان صورتی که روندگان این راه به آن رسیده‌اند و همه این میل‌های توهمی را زیر پا گذاردند. خوب است به نکاتی که سؤال کننده سؤال شماره ۳۷۶۶۲ فرموده‌اند، رجوع فرمایید. موفق باشید